۱۸. فقه و هوش مصنوعی (۱۴۰۳/۰۱/۳۰)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - پنجشنبه، ۳۰ فروردین ماه ۱۴۰۳

- پیش‌گفتار(خلاصه)
- خلاصه بحث؛ مسئولیت‌پذیری هوش مصنوعی
- تفاوت نحوه اعتبار قصد در موضوعات فقهی
- تفاوت پایه مُدرِک معنا با پایه ظهور معنا
- محوریت جزء لایتجزای زمانی و بسته‌های زمانی در شکل‌گیری آگاهی
- رابطه عقل با پایه بدن در روایت کافی
- تخطئه نگاه نقطه‌ای به پایه‌ها و مسیر اندرست علوم شناختی
- تفاوت هوش مصنوعی پایه‌محور با پایه‌های نفس‌مند و اشراق‌محور
- قوام درک معنا به بسته‌بندی شبکه‌ای و اشاره‌گرهای نمادی
- شباهت برخی مباحث در معانی حرفیه با ما نحن فیه

پیشگفتار(خلاصه)

تفاوت پایه ظهور معنا با پایه درک معنا، درک معنا در هوش پایه‌محور با بسته‌بندی زمان، تفاوت نفس‌مند شدن و اشراق با پایه درک معنا، جزء لایتجزای زمانی؛ قوام آگاهی، جزء لایتجزای شبکه‌ای؛ قوام درک معنا، شباهت برخی مباحث در معانی حرفیه با ما نحن فیه.

خلاصه بحث؛ مسئولیت‌پذیری هوش مصنوعی

بحث در موضوع مسئولیت‌پذیری هوش مصنوعی بود - جلد سومی که هم در حوزه تهیه کرده‌اند که شاید چاپ شود - موضوع بحث این بود: وقتی ابزارهای جدید با هوش مصنوعی کاری را انجام می‌دهند، وقتی آثار فقهی بر آن‌ها بار می‌شود، از نظر ادله شرعیه کدام یک از احکام را می‌توانیم بر آن‌ها بار کنیم؟ مسئولیت‌پذیری هم یک معنای عامی دارد که ضمان مالی یک معنای اخص آن است، و الا در اجتماع هر کسی در هر جایی یک جوری باید پاسخگو باشد؛ این مسئولیت می‌شود. عرض کردم پرستاری که دارد یک مریضی را پرستاری می‌کند؛ حالا ای پول بگیرد ای نگیرد، چیزهایی پیش می‌آید که باید پاسخگو باشد که این پاسخگویی حتماً به شکل ضمان مالی نیست.

خلاصه در فقه موارد متعددی هست که در ضمان‌ها، سر و کار ما با مسئولیت‌های متلِف و مسئولیت‌های فاعل می‌شود؛ درجایی‌که نیاز به قصد هست، که مثال‌هایش را هم عرض کردم. بحث ما مقداری فاصله شده است و اندازه‌ای که یادم هست، عرض می‌کنم. عرض کردم جاهایی هست که در فقه نیاز به آگاهی و قصد داریم و احکام شرعی بر نفس قصد و آگاهی مترتب است که اگر این قصد و آگاهی نباشد، آن احکام نیست. آیا در هوش مصنوعی امروز که این قدر کاربرد دارد، ما به قصد و آگاهی می‌رسیم یا نه؟ قصد و آگاهی‌ای که احکام فقهی بر آن بار می‌شود.

تفاوت نحوه اعتبار قصد در موضوعات فقهی

مواردی بود که شاید روشن بود که نزد متشرعه سخت است که بگوییم عامل هوشمند ماشینی در کاری که انجام می‌دهد، قاصد است و قصد دارد، مثل نیابت برای طواف و حج که عرض کردم تقریبا روشن است که آنچه در نیابت در اعمال حج انتظار داریم، این عامل هوشمند ماشینی نمی‌تواند برآورده کند. مواردی از آن هست که واضحتر است که می‌توانیم بگوییم ادله شرعیه تاب این را دارد که رفتاری که هوشنما و هوشمندنما است و نشان می‌دهد هوشمندی در آن هست –ولو آگاهی و قصد به معنایی که انسان دارد، در آن نباشد- شارع به آن اکتفا می‌کند؛ مثلاً شاید در قصد انشاء عقود بتوان این را گفت و راحتتر است نسبت به مثل حج. مواردی بود که حسابی مظنه اختلاف فتوا است؛ در اینکه عدهای قبول کنند و عدهای قبول نکنند. مثلاً اگر بخواهد با رباتی گوسفندی را ذبح کند به نحوی که کاملاً روی حساب چیزی که خودش دارد، گوسفند را رو به قبله می‌کند و بسم الله می‌گوید و صوتها را تولید می‌کند و سر گوسفند را می‌بُرَد. حال این رباتی که گوسفند را ذبح می‌کند، شرعاً کافی است یا نه؟ مثل مورد طواف، روشنتر است که نمی‌شود. در مورد انشاء عقود، روشنتر است که ممکن است عدهای بگویند می‌شود. اما در ذبح، حیثیاتش دقیق است. حال چرا؟ بحثهایش جای خودش.

شاگرد: با این پیشفرض که انسانی ناظر به آن هست که این آلت او حساب شود؟ یا اینکه انسان را حذف می‌کنید؟

استاد: با حذف انسان.

شاگرد: انسان کاری انجام نمی‌دهد و گویا فقط آنجا می‌ایستد و یک نحو تأییدی از ناحیه انسان هست، مثل دستگاههایی که الآن ناظر دارد.

استاد: نه، هوش مصنوعی قرار است که دیگر ناظری بر او نباشد. اگر باشد هم اختلاف فتوا هست. ولی وقتی ما بگوییم به درجهای از قصد می‌رسد، بحث طور دیگری می‌شود. آن چه که الآن ناظر دارند، مثلاً دستگاه بهصورت اتوماتیک انجام می‌دهد. انجام دادن اتوماتیک کاری، خیلی متفاوت از این است که دستگاهی با هوش مصنوعی کاری را انجام بدهد و اصلاً دو باب است. مانعی ندارد شما در دستگاههای اتوماتیک اشکال کنید و بگویید قبول ندارم؛ در جایی که طوری باشد که وقتی گوسفند می‌رسد، بلندگوی دستگاه بلند بسم الله بگوید و بعد هم کارد بیاید و بهصورت اتوماتیک ببُرَد؛ این هوش مصنوعی نیست و صرفاً یک دستگاه اتوماتیک است که از قدیم می‌توانست باشد، بدون اینکه پشتوانه هوش مصنوعی داشته باشد. هوش مصنوعی، یک فضای خاصی است که پیشتر عرض شد.

شاگرد: ممکن است در فتوا تفاوت داشته باشد؛ چه دستگاهی که هوش مصنوعی ندارد و چه جایی که هوش مصنوعی دارد و حیثیت آلی بودن پیدا کند. بحثش هست.

استاد: شبیه آن در فقه هست. مثلاً وقتی حیوانِ یک کسی به چیزی صدمه بزند، آیا ضمان را به گردن حیوان می‌گذارند و می‌گویند این حیوان ضامن است؟! نه، سراغ مالک او می‌روند با شرائطی که

فقها ذکر می‌کنند. و حال آن‌که حیوان به‌رهای از هوش و فهم دارد. کاری را انجام می‌دهد؛ حتی می‌تواند کینه یک شخص را در نظر بگیرد و عمداً به او صدمه بزند؛ در حیوان این‌ها ممکن است. اما علی ای حال در فقه، درجه‌ای از قصد و فاعلیت به طوری که مسئولیت برای خود حیوان بیابد، قبول نداریم. این حیوان است. اما همین‌جا اگر عبد باشد - یعنی انسان است، ولی مملوک مالکی است - اگر او یک کاری را انجام بدهد، در فقه با او معامله حیوان نمی‌شود، بلکه در فقه، عبد را قاصدی می‌دانیم که در موارد مختلفی ضمان کار او به بحث قرار الضمان برمی‌گردد که گاهی به رقبه تعلق می‌گیرد. اگر حیوان صدمه‌ای زد، نمی‌گویند این حیوان مال او می‌شود، بلکه مالک باید خسارت آن را بدهد و حیوانش هم مال خودش است، اما اگر عبد یک خساراتی بزند، رقبه خود این عبد مشغول به مجنی علیه می‌شود؛ این‌ها تفاوت کار است.

در اینجا اگر دستگاهی که صرفاً اتوماتیک است، کار را اشتباه انجام دهد، چه کسی ضامن است؟ با اینکه من، فرض بگیریم با پشتوانه پیشرفت هوش مصنوعی یک ربات است که کاملاً خودش تصمیم می‌گیرد و صغری و کبری می‌کند، رفت‌وبرگشت می‌کند، گزینه‌ها را می سنجد و انتخاب می‌کند؛ این، مقداری فرق می‌کند. لذا می‌خواهیم ببینیم که درجاتی از هوش و قصد کجا محقق می‌شود تا این احکام را داشته باشد.

مسیری که ما آمدیم این بود؛ در اینکه هوش و قصدی که موضوع قرار بگیرد، داریم یا نداریم، مسیر خیلی خوبی که ذهن را متدرب و آگاه می‌کرد داشتیم؛ با آن تعبیری که عرض کردم یک عینک به ذهن ما می‌دهد؛ عینک معنابین؛ عینکی که جاهایی که صرفاً ماشین مکانیکی و اعمال مکانیکی انجام می‌شود را از بقیه جاها تشخیص می‌دهد. عرض کردم ماشین مکانیکی به دو معنا یه سه معنا به کار می‌رود؛ گاهی مکانیکی یعنی حرکت فیزیکی خارجی، اما اینجا که می‌گویند ماشین تورینگ، مکانیکی است، منظورشان ماشین تجریدی مکانیکی است؛ یعنی از آگاهی برخوردار نیست، نه اینکه مکانیکی یعنی حرکت فیزیکی نیاز دارد. خلاصه در این مواردی‌که چنین چیزی گفته می‌شود، ما از کجا شروع کنیم؟ من عرض کردم اگر از بطن سخت‌افزار شروع کنیم و بالا برویم، ممکن است در مراحلی که معنا رشد پیدا می‌کند و ظهور پیدا می‌کند، لایه‌هایی که تشکیل می‌دهد بهتر تشخیص دهیم و ببینیم کجاست که آن قصد آگاهی‌ای که موضوع برخی از احکام فقهی است را داریم، اما به نحو پایه‌محور. این هم چیزی بود که تأکید شد بر اینکه ما این تقسیم‌بندی را حتماً باید انجام دهیم.

تفاوت پایه مُدرِک معنا با پایه ظهور معنا

زمان ما، زمان بررسی پایه‌ها است. صنعت که پیشرفت کرده، بشر مرتب دارد متخصص می‌شود در اینکه پایه‌هایی را که بتواند پایه ظهور یک امری باشد، فراهم کند. الآن در همین امور مادی هم نانوتکنولوژی که این قدر روی آن کار می‌کنند، همین است. یعنی بشر دارد استاد می‌شود که ذرات را به چه صورت کنار هم قرار بدهیم که یک پایه‌ای برای ظهور یک مادهای فراهم شود که یک خصوصیاتی دارد که فلان کارها از آن برمی‌آید؛ ده‌ها کاری که قبلاً نبود. یعنی با این تکنولوژی نانو، داریم انواع پایه‌هایی را با خواص مختلف ایجاد می‌کنیم.

هوش مصنوعی هم همین است، ولی لطیف تر است؛ ما می‌خواهیم یک پایه‌ای فراهم کنیم که بدون اینکه مسأله روح و نفس و آنچه اشراقم‌حور است و از عالم متافیزیک و از عالم تجرد به عالم ماده اشراق می‌شود، به میان بیاید، خود پایه را طوری فراهم کنیم که یک امری ظهور کند که ریختش از حیث اصل هویتش با اشراقی که می‌آید تفاوت می‌کند. ظهور یک امر، غیر از اشراق از بیرون است؛ اینها خیلی تفاوت می‌کند.

کما اینکه معنا را در جلسه قبل عرض کردم - حتماً این نکته را عنایت بفرمایید - اینکه پایه‌ای فراهم کنیم که یک معنا ظهور کند، بحث ما نیست. ما می‌خواهیم یک پایه‌ای فراهم کنیم که آن پایه، معنا را درک کند؛ بحث ما سر این است و الا اگر پایه‌ای فراهم کنیم که یک معنا ظهور کند، مشکلی ندارید. ما می‌خواهیم پایه‌ای فراهم کنیم که یک معنا را درک کند. پایه‌ای فراهم کنیم که آگاهی داشته باشد.

شاگرد: مگر معنا، بدون درک می‌تواند ظهور پیدا کند؟

استاد: بله، مثل یک تابلوی نقاشی. نقاش یک تابلو را کشیده تا بگوید که مادر به فرزندش محبت دارد. مادری را کشیده که بچه‌ای در دامنش هست و با کمال محبت دارد فرزندش را نوازش می‌کند. الآن در این تابلو، یک ایده و یک معنا جلوه کرده و هر کسی نگاه می‌کند می‌بیند این تابلو محل ظهور معنای محبت مادر نسبت به فرزندش است. اما خود تابلو محبت مادری را درک نمی‌کند. تابلو، اصلاً درکی ندارد. خود پایه، این معنا را درک نمی‌کند، ولی محل ظهور آن است.

شاگرد۲: پس کسی که آن تابلو را به وجود آورده، معنا را ایجاد نکرده و وقتی ما نگاه می‌کنیم به‌عنوان معنا فهم می‌شود.

استاد: او به‌خاطر همان معنا، آن را ایجاد کرد. یعنی درک او از محبت مادری، علم فاعلی بود، نه علم کیفی انفعالی. مثل علم مهندس به یک ساختمان بود که بعداً آن را می‌سازد، اما وقتی ما ساختمانی که ساخته را می‌بینیم، علم ما، علم کیفی است؛ داریم می‌بینیم که ساخته است. اما او که قبل از ساختن، ایده این ساختمان را در نظر می‌گیرد و طبق علم خودش می‌سازد؛ این علم او، علم فاعلی است و آن علمی است که مبدأ فعل است، به خلاف علم ما که بعداً نگاه می‌کنیم. اینجا هم در ما نحن فیه چنین چیزی هست که این کار را انجام می‌دهد.

شاگرد: در این صورت این به این نحو که بیننده تلقی کند، برای بحث ما مفید نیست.

استاد: به این معنا بله؛ اصلاً این بحث ما نیست. گفتم میخواهم نکتهای را توضیح بدهم. ما که معنا میگوییم، یعنی میخواهیم پایه، درک معنا کند، نه اینکه پایه فقط سبب ظهور یک معنا شود. آن معنا، موطن خودش را دارد و بحثهای خیلی خوبی هم در اینجا هست. اگر یک آیینه جلوی این تابلو بگیری، آیینه درکی از تصویری که در آن هست درکی دارد؟! ندارد. اگر از آن عکس بگیری، این عکسی که میگیری، درکی از ایدهای که در تابلو هست دارد؟! ندارد. ولی آن ایده را نقاش در این تابلو گذاشته است. الآن سه چیز دارید: هم عکس گرفتهای، هم در آیینه پیدا است و هم خود تابلو هست. ایده، کدام یک از اینها است؟ ایده چندتا است یا یکی است؟

شاگرد: هیچکدام از اینها نیست، بلکه ظهور کرده.

استاد: آن ایده، یک ایده است؛ موطن آن کجا است؟ موطنش اصلاً در عالم ماده نیست. ایدهها، مادی نیستند. ایدهها ورای ماده هستند و تعدد هم برنمیدارد. حالا همه اینها را محو کنید؛ آیینه را کنار ببری و عکس را هم از بین ببری. خود این تابلو را هم با یک نظم خیلی منظمی که بعدا بتوانید برگردانیدش، تمام رنگهایی که این تابلو را درست کرده، با یک دستگاه بسیار دقیقی آنها را پخش کنید، اما چون این دستگاه هوشمند است، میتواند دقیقاً هر عضوی از رنگ را که برداشته، دوباره جای خودش بگذارد. الآن فرض بگیری که این دستگاه، تمام رنگهای این دستگاه را پخش کرده، ایده کجا است؟ سرجایش است، اما اینجا ظهور دارد؟! نه؛ تابلو که دیگر نیست.

شاگرد۲: همان بحثهای اتاق چینی تکرار میشود. مثلاً فرض میکنیم این ایدهای که مسبوق به سابقه نبوده را نقاشی کرده. ماشینی که این ایده را در خودش داشته و ایجاد کرده، آن را درک کرده یا برنامهنویسی که آن را برنامهنویسی کرده...؟

استاد: در اتاق چینی، پایهای که آن را میسازد، خودش درکی از آن ندارد. چرا؟ چون در موطن او، موطن تلقی ایده نداریم و فقط پایهای است که این ظهور میکند. اما ظهور یک معنا در یک تابلو که درکی از آن ندارد، غیر از بحث ما است. ما اصلاً بهدنبال این هستیم که آیا با پیشرفت هوش مصنوعی، میتوانیم یک رباتی درست کنیم که معنا را درک میکند؟ اینکه خود پایه مدرک معنا باشد، ممکن هست یا نیست؟ اگر بگوییم نمیشود، از اول تمام میشود و میگوییم نمیشود. من گمانم این است که معنا با آن موطن تجردی که دارد، یک جور پایهای که آن را به نحو درک معنا با لایههایی غیر از آن لایههای پایینی مادی درک کند، شاید ممکن باشد. این بهعنوان پیشنهاد بحث است که ما ماشینی داشته باشیم که مثل تابلو نباشد و درک معنا داشته باشد.

محوریت جزء لایتجزای زمانی و بستههای زمانی در شکلگیری آگاهی

اگر یاداتان باشد، در آگاهی عرض کردم که با در کنار هم چیدن اجزاء مادی، آگاهی ندارید. چرا؟ چون اساساً تار و پود بُعد، حجاب است؛ دست راست یک خط پنج سانتی از دست چپش محجوب بود و نمیتوانستند از هم خبر داشته باشند. اصلاً اساس مادیت، بُعد، طول و عرض و عمق، منغمر در محجوبیت است. یعنی هیچ جزئی از هیچ جزء دیگری خبر ندارد. و لذا این پرسش را عرض کردم که آیا میتوانیم در این بستر سراپا حجاب، آگاهی به این معنا که متوجه باشد، داشته باشیم یا نه؟ عرض کردم که با همین سه بُعد محال است. اگر بُعد چهارم را در کار بیاوریم، و بین اجزاء محجوب، در یک قطعه بسیار کوچکی از زمان، پیام در و بدل شود، که در قطعه بسیار کوچکی مثل یک هزارم ثانیه - که در آن یک هزارم ثانیه دوباره چند میلیارد انجام شود - آنها بهعنوان جزء لایتجزایی باشد که برآیند آن قطعهبندی زمان و بستهبندی زمان این باشد که بگوییم حال این اجزاء از هم آگاه هستند. چرا؟ چون در زیر آن زمان بستهبندی شده، بسیاری از پیام های فراوان بین اینها در و بدل میشود، بهطوریکه در آن زمان جزء لایتجزای بستهبندی شده، میگوییم اینها از هم خبر دارند. این یک معنا و یک جزء لایتجزای از آگاهی است که در بستر ماده بهصورت پایهمحور داریم. یعنی پایهای است که هر جزئش از جزء دیگر خبر دارد. یعنی کاری کردهایم که کنشها و واکنشهایی بین این ذرات در زیر زمان صورت گرفت. این یک حرفی بود. خُب حال در درک معنا چطور؟

شاگرد: تعریفی جدید از آگاهی است؟ آگاهیای است که از سنخ تجرد نیست و صرف علم اجزاء به هم است.

استاد: بله، آگاهی یعنی خودش میفهمد الآن چه دارد و میفهمد که اجزاء وجود او کجا هستند و چه دارند و چهکار میکنند؛ به این معنا. آگاهی یعنی اجزاء خود او از خود او محجوب نیست، به واسطه بستهبندی زمان.

شاگرد: اگر به این مقدار دقیق کردیم، همین مقدار را کسی هست قبول نکند؟ چون اختلافی که در مسأله هست، گویا هر کجا اسم درک را میآوریم ارتکازمان به سمت چیزی میرود که همسنخ ماده نیست.

استاد: آن مطلب، درست است؛ چون نفس ما علم حضوری دارد به چیزهای مجرد و ما در این حرفی نداریم. صحبت سر این است که الآن ما میتوانیم با یک دستگاهی موازی شویم که یک درون دارد، اما درونی پایهمحور؟ نه درونی از عالم الله و عالم ملکوت. درونی که خود صنعت، آن را هوشمند میکند، همانطوری که شما با یک چیزی موازی میشوید که انتظار هوش از آن دارید، با یک چیزی موازی میشوید که نه فقط رفتار هوشمندانه از آن میبینید، بلکه به نحوی است که خودش خودش را میپایید؛ به قدری در آن این بستهبندیهای زمان افزایش پیدا کرده که انتظار هوش دارید. لذا عرض کردم در هوش مصنوعی نمادگرا هرچه جلو رفتند با شکست موازی شدند که به آگاهی برسند.

لذا سراغ شبیه‌سازی شبکه عصبی انسان و حیوانات رفتند. شبکه عصبی چه کار می‌کند؟ شبکه عصبی در عالَم ماده، قطع نظر از آن روحی که دارد، خداوند متعال پاسخ‌های فراهم کرده که آن روح در اینجا ظهور می‌کند و در آن عجائب است.

رابطه عقل با پایه بدن در روایت کافی

ادله شرعیه بر این هست و مکرر به ذهنم خطور می‌شود که در آیندهٔ، بسیاری از عبارات ساده‌ای که در کتب حدیثی و تفسیری خودمان و در آیات داریم، وقتی در این فن پیشرفت کنند، چه استفاده‌هایی از اینها می‌کنند. چرا؟ چون آنها می‌خواهند پایه تعبیه کنند. ادله‌ای هستند که پایه‌ها را توضیح می‌دهند و ارتباط پایه با آنجا را بیان می‌کنند. روایتی هست که در ابتدای کافی شریف است در کتاب العقل و الجهل، حدیث 27.

> **عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: الرَّجُلُ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِي فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ وَ أَكْلَمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تَدْرِي لَعَلَّ هَذَا مَنْ قُلْتُ: لَا، قَالَ: الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ فَذَاكَ مَنْ عُجِنَتْ بِطِينَتِهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيْكَ كَمَا كَلَّمْتَهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي يُجِيبُكَ عَلَى كَلَامِكَ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ أَعِدْ عَلَيَّ.[1]**

«...فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تَدْرِي لَعَلَّ هَذَا»؛ امام علیه‌السلام عبارتی فرموده‌اند! عبارت عجیب است. اگر ما باشیم و کلاسمان، با بحث‌های فلسفی و منطقی چطور جواب می‌دهیم؟ سؤال روشنی است. افراد جور واجور هستند: بعضی‌ها نبوغ دارند و تا می‌آیی حرف بزنی همین که نصف حرف را بزنی، کلش را می‌فهمند. برخی وقتی گفتی، می‌فهمند. بعضی وقتی گفتی، می‌گویند یک بار دیگر هم بگو و وقتی دوباره گفتی، می‌فهمند. حال اگر مثل من باشند، ده بار توضیح می‌دهند! افراد جور و اجور هستند. در منطق و فلسفه ممکن است جواب‌های جور و واجوری بدهیم. اما امام علیه‌السلام فرمودند می‌دانی چرا افراد مختلف هستند؟ چه تعبیری دارند! فرمودند:

«قَالَ الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ»؛ کسی که وقتی نصف حرفت را زدی، می‌فهمد که می‌خواهی چه بگویی، **«فَذَاكَ مَنْ عُجِنَتْ بِطِينَتِهِ»؛** اصل نطفه او با عقل عجین شده. گویا حضرت یک ارتباطی برقرار می‌کنند بین عقلی که مُدرِک و مجرد است، اما حضرت از پایه، غض نظر نمی‌کنند؛ از آن چیزی که خدا در اینجا برای ظهور آن عقل تعبیه می‌کند. ببینید چه زیبا است: **«عُجِنَتْ بِطِينَتِهِ»**.

«وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ»؛ وقتی کلامت تمام شد همه‌اش را می‌فهمد. **«ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيْكَ كَمَا كَلَّمْتَهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»؛** یعنی حضرت دارند بین عقل او با جنین و رشد جنین در شکم مادر رابطه برقرار می‌کنند؛ تعبیه پایه ظهور عقل و درک‌ها.

«وَ أَمّا الّذي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلامِ فَيَقُولُ أَعِنْ عَلَيّ، فَذاكَ الّذي رُكِّبَ عَقْلُهُ في بَعْدِ ما كَبِرَ؛ وَ أَمّا الّذي يَقُولُ لَكَ أَعِنْ عَلَيّ»؛ که برای او مراحل بعدی طی می‌شود. حال شما نظیر این‌ها را ببینید؛ کاملاً دارد کد می‌دهد که رابطه بین پایه و عقل به چه صورت است.

شاگرد: احادیثی که در مورد طینت هست، مثلاً این‌که شیعیان از فاضل طینت ما هستند و روحشان از طینت ما است، کاملاً در این فضا است؟

استاد: بله، واقعاً مهم است. رابطه پایه‌ای که خدای متعال در عالم خلق تعبیه می‌فرمایدی تا از عالم ملکوت، از عالم جبروت و از عالم ارواح، آن عناصر عالی و آن انوار الهی، توسط این مزاج و این بنیه بتواند ظهور کند. ما هم الآن به‌دنبال همین هستیم. یعنی بشر تا جایی که ممکنش است، می‌خواهد ببیند خدای متعال چکار کرده است. وقتی خودشان در ماشین‌های نمادگرا به بن‌بست خوردند، با یک فاصله‌ای برگشتند، که می‌گویند زمستان هوش مصنوعی؛ بعد از این‌که این زمستان طی شد، بهارش، بازگشت مهندسین و متخصصین هوش مصنوعی بود به این‌که ببینیم خدا در این مغز بشر و در دماغ او و شبکه عصبی چکار کرده، تا شبیه‌سازی کنند. این‌که چه کار کرده‌اند تا برسند، عجائب است و چه بسا تا آخر نرسند.

شاگرد۲: نکته ایشان را تأیید فرمودید؟ چون حرف جدید و قابل کاری است. قبلاً در مورد امام معصوم فرموده بودید که مزاجشان بالاترین تعادل را دارد تا بخواهد ظهور کند، اما آیا نسبت به شیعه و سنی می‌توانید در همین فضای مادی بگویید که یک پایه ویژه‌ای دارند؟

شاگرد: شیعه و سنی حقیقی، نه خارجی. خیلی‌ها در ظاهر عبده الشمس و القمر هستند ولی در نهایت اهل ولایت می‌شوند. حدیث داریم.

شاگرد۲: روایت به همین افرادی که ولایت را قبول دارند می‌گویدی، با مراتب مختلفی که دارند.

استاد: آنچه که در بطون افراد است را که ما نمی‌دانیم. ظاهر، درست است، اما این‌که خدا در وجود او چه‌کار کرده، بحث دیگری است. در بحارالانوار[2] این روایت هست که ظاهراً امام باقر در مدینه بودند و اصحابشان دورشان بودند. یکی شامی می‌آمد و مدام به حضرت بد و بیراه می‌گفت. در مسجد می‌نشست و می‌گفت. اصحاب حضرت ناراحت می‌شدند و می‌گفتند این‌جا می‌آیی و می‌نشینی و بیادبی می‌کنی؟! اجازه بدهید بیرونش کنیم. حضرت می‌فرمودند رهایش کنید. خُب امام که حجت خداست می‌فهمند که چه خبر است. تا این‌که یک روز نیامد و گفتند کجا رفته؟ گفتند مریض است. حضرت بلند شدند و نزدیک منزل او که رسیدند، وفات کرده بود و از خانه او شیون بلند بود. البته حدیث را از حافظه می‌گویم. خودتان مراجعه کنید. مرحوم آشیخ عباس ترجمه آن را در منتهی الآمال آورده‌اند؛ آنطور که در حافظه‌ام هست. شیون بلند شد و وفات کرد. حضرت گفتند به مسجد برویم و برایش دعا کنیم. به مسجد تشریف آوردند و برای او دعا کردند. کسی که مرده بود، دفعتاً نشست و روح به بدنش برگشت. ظاهراً این‌طور دارد که تا نشست، گفت: «أین محمد بن علی»؛ شاید این جور تعبیری داشت و فوری اسم امام را آورد. بعد گفت: من مُردم! - الآن کسانی که فیلم‌شان می‌آید که می‌گویند چطور مُردم؛ برای او هم این حال بود و گفت: مُردم - آمدند و من را بردند. گفت: بین آسمان و زمین ملکی آمد و گفت: به دعای محمد بن علی علی‌هاالسلام، خدای متعال به او عمر اضافه‌ای داد و برگرداند. خُب آنجا در آن عالم که مقام حضرت و دعای ایشان را دید، برگشت و دیگر مریض حضرت شد. این بخش از روایت منظور من است: قبلاً که به آنجا می‌آمد و بدگویی می‌کرد، یکدفعه جزء اصحاب شد و استدافه می‌کرد. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: ای ابن رسول الله دیدی چطور شد؟! حضرت فرمودند: «أ ما علمت أن الله يحب العبد و يبغض عمله، و يبغض العبد و يحب عمله». حجت خدا این را می‌دانستند. خود حضرت او را دوست داشتند؛ چون می‌دانستند که در او یک چیزی هست، اما عملش در شرائطی بوده؛ چون در شامات رشد کرده بود. «یبغض عمله»؛ عملش که کار درستی نبود، اما «یحب العبد». برعکسش را هم فرمودند. نعوذ

بالله! «قد يبغض العبد و يحب عمله»؛ این دنباله روایت بود. این دیگر عجیبتر است که گاهی ظاهر عمل، خوب و قشنگ و فریبنده است، اما در باطن میبینید طور دیگری است.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۱ صفحه : ۲۶

[2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۶، ص: ۲۳۳

تخطئه نگاه نقطه‌های به پایه‌ها و مسیر اندرست علوم شناختی

آنچه که منظور من است، این است: پایه‌هایی که خداوند متعال فراهم کرده، یک کلمه و دو کلمه نیست که نقطه‌های حرف بزنیم؛ این خیلی مهم است. پیشتر یادتان هست که عرض کردم رادیو چطور است. افرادی که خیلی سر درنمی‌آورند - مثلاً کسی که هیچ چیزی از رادیو نمی‌داند - شما اگر یک ضبط برایش روشن کنید در مقایسه با اینکه یک رادیو روشن کنید، نزدش این دو دستگاه هیچ فرقی با هم ندارند و می‌گوید این، صندوقی است که حرف می‌زند و آن رادیو هم صندوقی است که حرف می‌زند. اما کسی که فرق رادیو با ضبط صوت را می‌داند، چه می‌فهمد؟ می‌گوید این صوتی که دارد از رادیو می‌آید، کیلومترها آنطرفتر، کسی دارد حرف می‌زند؛ اوست که حرف می‌زند. اما از ضبط که صدا در می‌آید، کسی در بیرون حرف نمی‌زند و از اندرون خود این ضبط، کاری می‌کند که صدا بیرون می‌آید.

لذا عرض کردم در «Cognitive science» و علومی که امروزه دنبال بدنمندی هستند فعلاً رویکردشان، رویکرد ضبط صوت است که برویم و ببینیم چه می‌شود که این بشر به این صورت فکر می‌کند و حرف می‌زند و اسم آن را رابطه علّی می‌گذارند. یعنی مغز و بدن طوری اعمالی را انجام می‌دهد که برای ظهور ذهن و فکر، برای سائر حالات ذهنی علّیت دارد و فقط همین است. آنچه که الآن بحث ما است، به این برمی‌گردد که می‌خواهیم بگوییم به بشر نگاه ضبط صوت نکنید. نگاه رادیو بکنید ای نکنید؟ تازه جلوتر می‌روم! من می‌گویم به جای اینکه نگاه رادیو کنید ای نگاه ضبط صوت کنید، بشری که الآن با او مواجه می‌شوید، نگاه موبایل‌های امروزی کنید؛ موبایل‌های هوشمند. کسی که از این موبایل‌ها سر درنیاورد، وقتی صدایی از آن درمی‌آید، می‌گوید یک صدایی از آن درمی‌آید و هیچ نمی‌فهمد از کجاست. اما کسی که شئونات این موبایل را می‌داند، می‌داند که گاهی وقتی کلیپی پخش می‌شود، در خود این موبایل ذخیره شده؛ در خودش مثل ضبط ذخیره شده. اما گاهی یک چیزی پخش می‌شود که الآن این موبایل به جای دیگری وصل است، او از بیرون حرف می‌زند که این موبایل حرف او را پخش می‌کند؛ زنده دارد حرف می‌زند. بین این دو خیلی تفاوت است. این تفاوت را چه کسی می‌فهمد؟ کسی که قابلیت این موبایل را بداند و بگوید این موبایل را طوری ساخته‌اند که هم می‌تواند این صدا را از اندرون خودش پخش کند و هم می‌تواند دریافت کند؛ آنتن دارد و می‌تواند صدای دیگری را بگیرد و پخش کند.

این بدنی که خدای متعال برای انسان آفریده، شئوناتش به مراتب از این موبایل‌ها گسترده‌تر است. یعنی گاهی صرفاً دارد از اندرون خودش و از قوای دماغی تراوش می‌کند و گاهی دقیقاً اشراق‌محور است که از بیرون می‌آید و اصلاً نمی‌تواند برای اینجا باشد. چه کسی فرق اینها را می‌فهمد؟ کسی که همه شئونات و قابلیت‌هایی که خدای متعال در انسان گذاشته را بفهمد. الآن این موبایل به اینترنت وصل هست یا نیست؟ سیم کارتش کذا است و ... . اگر من سر درنیاورم، اصلاً نمی‌فهمم چه کاری از آن برمی‌آید. کلیپ‌هایی که در آن ذخیره شده، با بقیه چه تفاوت‌هایی می‌کند! هیچ‌کدام را نمی‌دانم. همین که یک چیزی روی صفحه می‌آید را می‌بینم. اما کسی که آگاه به شئونات آن است،

فرق همه اینها را میداند. آنجا که بهصورت زنده پخش میشود، میگوید الآن در آنجا کسی حرف میزند که این موبایل من در اینجا پخش میکند و این، فیلم نیست.

مقصود من این است: این علوم شناختی، زمانی در مسیر کمال خودش حرکت میکند که اینچنین به بشر نگاه کند، نه رابطه علّی بین مغز و ذهن؛ این رویکرد فیزیکالیستی که اینها دارند یک کمبود بسیار زیادی دارد و بسیار ناقص است؛ شما بشر را از این موبایلی که دارید، بهمراتب پایینتر و عاجزتر فرض میکنید که رابطه علّی بین عملکرد مغز او و ذهنش برقرار میکنید و حال آنکه خداوند متعال پایههای آفریده که نقطهای و صفر و یکی نیست، بلکه خداوند متعال هزاران هزار سیستم مختلف بین این بنیه او قرار داده: یکی از آنها آنتن است و دیگری کذا است. این در درک عظمت دستگاههایی که خداوند متعال آفریده خیلی اهمیت دارد.

تفاوت هوش مصنوعی پایه‌محور با پایه‌های نفس‌من و اشراق‌محور

خب حالا آیا ممکن است چیزی از درک معنا که در انسان هست، یک طوری به سطح پایین بیاید؟ در همان سطحی که خداوند متعال بستری فراهم کرده که آن معنا و درک معنا در آن ظهور کند. این ممکن است یا ممکن نیست؟ همانطوری که یک آقایی گفته بود و در چند جلسه قبل بحث کردیم - نمیدانم مقاله‌اش بیرون آمده یا نه- که گفته بود ما میتوانیم ماشینی داشته باشیم که نفس‌من باشد؛ یعنی ما بستری را فراهم کنیم که موجودات ملکوتی بتوانند این ماشین را به‌کار بگیرند؛ یعنی خود آن‌ها به اینجا بیایند؛ مثل بدن، همانطوری که در شبیه‌سازی بود. خب این حرف دیگری است که لذا من عرض کردم که آن، خیلی کار دارد. حتی اگر مبادی آن را بپذیریم، باید آنچه که سابقه چند میلیارد سال‌ه دارد را تعبیه کنید و توضیح دهید.

شاگرد: دراین‌صورت دیگر هوش مصنوعی نیست.

استاد: بله، دیگر هوش مصنوعی نیست و ما فقط داریم زمینه‌های فراهم می‌کنیم که آن، به اینجا بیاید. خرق عادت‌ها که جای خودش، در همین کارهایی که می‌شود همه هست؛ خود من در یزد که بودم، شنیدم که یک خانمی که ظاهراً از سیستان و بلوچستان آمده بود، در دهی در حومه یزد آمده بود و ساکن شده بود. هزار هزار نفر زندش می‌آمدند و طبابت می‌کرد. من که نرفتم ببینم، ولی جایی رفتم که زندگی آنجا بود و دیدم بیابان پر از ماشین شده. من از دور آنجایی را که بود می‌دیدم. تعجب کردم. کسانی که زن او رفته بودند می‌گفتند یک خانمی بی‌سواد است. وقتی هم که طبابت نمی‌کند حالش خیلی عادی است و صحبت می‌کند و .... آن‌ها می‌گفتند جنی است که طبیب است و می‌آید طبابت می‌کند. می‌گفتند وضویی می‌گیرد -نمیدانم می‌گفتند نماز هم می‌خواند یا نه- و آنجا می‌نشیند و دیگر این خانم، آن خانم نیست. کسانی که دیده بودند متعجب بودند. می‌گفتند وقتی نگاه می‌کردیم چشمش دیگر چشم قبلی نبود. لحنش و صوتش دیگر حنجره قبلی نیست. خیلی عجیب است. من که ندیدم ولی آن‌ها اینطور می‌گفتند.

خب این چیست؟ خلاصه خداوند به بدن این خانم یک قابلیتی داده که بدن‌های ما آن قابلیت را ندارد. او می‌تواند از عالم دیگری بیاید و تصرف کند و این را تحت اختیار بگیرد و دیگر این خانم، آن خانم نیست و الآن دیگری توسط زبان او حرف می‌زند و توسط چشم او نگاه می‌کند. این جور می‌گفتند.

شاگرد: خب می‌رفتید.

استاد: من خیلی فاصله داشتم و حاضر نبودم حتی یک قدمش هم بروم. به این‌ها چه کار داشتم؟!

شاگرد: برای کسب علم و ...

استاد: همین اندازه که شنیدم کافی بود. عجائبی که در عالم خلقت است، این یکیش است. مگر یکی-دو تا است؟! ولی خب این چیزی بود که من شنیدم.

شاگرد۲: در نهج‌البلاغه هم هست.

استاد: احسنت. «دَبَّ وَ دَرَجَ فی حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْیُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَکَّبَ فِیهِمُ الزِّلَلَ»[1]. این مطلبی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند، وسیع هم هست. منظورم این است که آلآن خداوند در مزاج این خانم با مزاج دیگران تفاوتی قرار داده که ما نمی‌دانیم. کسی هم که می‌خواهد آن را به کار بگیرد، می‌فهمد؛ می‌فهمد که می‌تواند راننده این مرکب باشد. امروزه هم در همین کارهایی که انجام می‌دهند، مثل احضار و هیپنوتیزم، اینطور است؛ اگر اراده باشد اسم آن را مدیوم(medium) می‌گذارند. مدیوم یعنی واسطه. یعنی چیزی نمی‌تواند با شما تماس بگیرد و شما هم نمی‌توانید با آن تماس بگیرید، این واسطه مزاجش طوری است که می‌تواند وساطت کند.

چه طور شد به این بحث‌ها آمدیم؟ اینکه آقا فرمودند می‌تواند نفس‌مند شود، درست است. آلآن یادم آمد این را هم بگویم. ادیسون برای مادربزرگش خیلی تلاش کرد؛ دستگاهی هم درست کرد تا بتواند صدای اموات را بگیرد و پخش کند. در اینترنت هم بزنید می‌آید. دستگاه فیزیکی است. ولی نمی‌خواهد بگوید خود این دستگاه تولید صوت کند، می‌خواهد بگوید اموات از جای دیگر حرف بزنند و با این وسیله بتوانند صدایشان را به ما برسانند. حالا موفق بود یا نبود، عده‌ای هم در اینها کار کرده‌اند.

آنچه که من عرض می‌کنم این نیست. آنچه که ما به دنبالش هستیم، قطع نظر از اینکه نفس‌مندش کنیم، می‌خواهیم کاری کنیم دستگاهی صنعتی و تکنیکی باشد -بدون اینکه آن اشراق نفس در آن بیاید- کاری کنیم که صرفاً رفتار درک معنا داشته باشد. بلکه خود بستر و خود این دستگاه درجه‌ای از درک معنا داشته باشد. این چطور ممکن است؟ اصلاً محال است یا ممکن است؟ و اگر ممکن است تکنیکش چیست؟

---

[1] نهج البلاغه صبحی صالح جلد : ۱ صفحه : ۵۳

قوام درک معنا به بسته‌بندی شبکه‌ای و اشاره‌گرهای نمادی

این بود که من عرض کردم اگر ممکن باشد و این پیشنهاد به عنوان یک فرض ممکن، جلو برود، به جای اینکه از لفظ «reference» - که دیگران می‌گفتند - استفاده کنیم، از کلمه اشاره‌گر استفاده کنیم. ام معنا را در همین چیزهایی که در ماشین درست می‌کنیم به جای بسته‌بندی زمان که می‌گفتیم، حالا بسته‌بندی نمادها در یک شبکه را مد نظر قرار دهیم.

اگر بتوانید شبکه‌ای داشته باشید که بستر اصلی و مؤلفه‌های اصلی آن شبکه را بتوانید با یک اشاره‌گری، به یک بخش و بسته‌ای از شبکه‌ای از نمادها اشاره کنید، اینجاست که می‌توانید ادعا کنید که این اشاره‌گر دارد به یک نحوی در همان پایه، درک معنا می‌کند؛ درک معنای پایه‌ای. یعنی صرفاً به یک نماد اشاره نمی‌کند، بلکه به یک بسته‌بندی و شبکه‌ای از معانی اشاره می‌کند که مشار الیه آن، شبکه نیست و یک نماد نیست، بلکه یک بخش مرتبط در یک شبکه است. یعنی خود این، دستگاه است، اما با این اشاره، خودش به یک چیز منفرد اشاره نمی‌کند، بلکه به یک مؤلفه‌ای از شبکه‌ای از نمادها اشاره می‌کند. و لذا است که او می‌تواند تشخیص دهد که این چیزی که الآن می‌گویم، در ارتباط با دهها چیز است. الآن این ارتباط مهم است. در بستر آن چیزهایی که در حافظه دستگاه موجود است، وقتی یک چیزی را جلو او بیاوری و به وسیله اشاره‌گر آن را می‌فهمد، می‌فهمد که شما چیزی را آورده‌ای که بخشی از یک مؤلفه‌ای از یک شبکه‌ای از نمادها است. در اینجا می‌توانیم الآن در بطن پایه، دارد به یک درجه‌ای، درک معنا می‌کند.

شاگرد: ظاهراً فرض شما این است که اساساً درک معنا در افق زبان، از طریق دلالت‌های در یک شبکه است که این را در یک پایه مادی پیاده کنیم. آیا درست متوجه شده‌ام؟

استاد: مانعی ندارد.

شاگرد: در بحث قبلی فرمودید که از این طریق که ماده تنها بُعد نداشته باشد، بلکه زمان را هم اضافه کنیم، امکان آگاهی را فراهم کنیم... .

استاد: آن مربوط به آگاهی بود.

شاگرد: بله، آنجا این کار را کردید، الآن برداشت من این است که می‌گویید درک معانی در امور زندگی با زبان است که زبان، نیازمند یک دلالت در فضای شبکه‌ای است.

استاد: تفاوتش در این می‌شود که محال است در پایه، آگاهی داشته باشیم، مگر اینکه زمان را بسته‌بندی کنیم و زمان را به میان بیاوریم، اما درک معانی که می‌خواهد صورت بگیرد، لازمه‌اش

زمان نیست. یعنی ما می‌توانیم در یک بستر سه بُعدی، بدون این‌که بُعد چهارم را به میان بیاوریم، آن اشاره‌گر به یک مؤلفه از شبکه‌ای از معانی را تشکیل بدهیم. برای این‌که یک پایه، درک معنا کند، حتماً نیاز نداریم که زمان را به میان بیاوریم. البته مانعی ندارد آگاهی را بیاوریم و هر چه بیاوریم کامل‌تر می‌شود، اما می‌خواهم قوامش را عرض کنم. چرا؟ چون فعلاً آن چیزی که برای معنا شدن ِمعنا نیاز داریم، این است که یک چیزی، خودش اجزاء داشته باشد و خودش جزء یک شبکه دیگری هم باشد. دو قید مهم می‌خواهد: چیزی داریم که نقطه‌ای نیست و در اندرونش اجزاء است و خودش هم دوباره یک مؤلفه و جزئی از یک شبکه است. اگر ما این را پیدا کردیم و توانستیم به این اشاره کنیم، به یک درکی از معنا در پایه سه بُعدی بدون زمان رسیده‌ایم.

حالا آیا خود آن پایه، درک معنا می‌کند یا نه؟ بله، اگر این را به کار بگیرد، به این معنا، درک معنا دارد؛ یعنی این‌ها را از هم تشخیص می‌دهد، به نحوی که با اتاق چینی تفاوت می‌کند. اتاق چینی فقط نمادها را دستکاری می‌کرد، اما این، نمادها را دستکاری نمی‌کند، بلکه سروکارش با مجموعه‌ای از نمادها است که آن نمادها با هم مرتبط هستند و او، این ارتباط را متوجه می‌شود و مدیریت می‌کند. اگر این پیش‌نهاد بهوروتی باشد که پیش برود، بعداً هم آگاهی همراهش می‌شود و ترکیبی می‌شود از آگاهی در پایه و درک معنا در پایه؛ یک رباتی پدید می‌آید که به وسیله بسته‌بندی زمان و به وسیله شبکه‌بندی شبکه معانی، فرهنگ‌ها و معانی را درک می‌کند و با انسان ارتباط برقرار می‌کند. با دستگاهی مواجه می‌شوید که به این معنا هیچ مشکلی ندارد؛ یعنی فرهنگ‌ها را درک می‌کند، معانی را درک می‌کند، با شما صحبت می‌کند، ولی جز پایه هم نیست و نفس‌مند نیست. این درک، با چیزی که اول عرض کردم و با اتاق چینی هم منافاتی ندارد. یعنی اگر به سطح زبان درک ماشین (اسمبلی) بروید و باز پایین‌تر از اسمبلی و به زبان ماشین بروید، باز ما درکی نداریم و همان اتاق چینی است. اما وقتی به لایه بالاتر بیایید، یعنی به جایی بیایید که در وقت پردازش، او دارد از اشاره‌گرهایی به یک اجزاء منفردی از معنا -که خودش جزء دارد و خودش هم دوباره جزئی از یک شبکه است- استفاده می‌کند، در آن لایه، این ماشین - به این معنا - درک معنا می‌کند. چرا؟ چون لایه‌های بالاتر از سطح ماشین است، که حالا تفاوت این دو را بعداً عرض می‌کنم. لذا تا ما ماشین نداشته باشیم، آن‌ها را نداریم؛ اگر زمان و ماشین و پردازش را برداریم، دیگر آن‌ها را نداریم. من عرض کردم اصل تشکیل شبکه معنا به زمان نیاز ندارد، نه این‌که الآن این ربات، نیاز به زمان و پردازش ندارد؛ حرف‌ها معلوم باشد.

شباهت برخی مباحث در معانی حرفیه با مانحن فیه

شاگرد: این راهی که رفتید، روی این مبنای معرفت‌شناسی است که قبلاً در طبایع، معانی بسیط و مرکب را می‌فرمودید؟ الآن این الگو را در اینجا پیاده می‌کنید؟

استاد: این بحث در معانی حرفیه بود که در مباحث اصول گفته شد. اگر یادتان باشد، بحث‌ها در جایی که معانی حرفیه بین دو جوهر مباین، نسبتی برقرار می‌کرد، خیلی غامض بود. آن جایی که معانی حرفیه بین ذات و صفت نسبت برقرار می‌کرد، مشکلی نداشتیم؛ مثل «زید قائم»، «هذا الجسم ابیض» و در آنجا بحث خیلی سریع جلو می‌رود، اما در «زید فی الدار» اینطور نبود؛ «فی» معانی حرفیای بود که بین دو جوهر نسبتی برقرار می‌کرد؛ «زید» یک جوهر بود و «دار» هم جوهر دیگری بود. جلسات متعددی در مباحث الاصول صحبت شد؛ این الآن به ما مربوط می‌شود. آن جا یکی از راه‌حل‌هایی که دادیم همین بود. یعنی خود نسبت ظرفیت در ظرفین محقق نیست؛ چون نمی‌شد. وجود لا فی نفسه ظرفیت، در «زید» است یا در «دار» است؟ چه کارش کنیم؟ جوابی هم که در نهایه داده بودند قانع‌کننده نبود. ایشان می‌گفتند درجه‌ای از اتحاد بین طرفین را نیاز داریم. طرفین که جوهر است، «زید» و «دار» چطور می‌خواهند اتحاد برقرار کنند؟! اینجا بود که عرض کردم واقع این است که «زید» و «دار» و نسبت ظرفیت، در بستر دیگری هستند که به چشم ما نمی‌آید. آنجاست که آن ظرفیت، نفس الامریت پیدا می‌کند، نه اینکه ظرفیت هیچ چیزی نیست جز اینکه لا فی نفسه بین «زید» و «دار» موجود می‌شود. این راه‌حلی بود که ما داشتیم. در آنجا، این، مطلب خیلی مهمی بود. یعنی ما یک بستری داریم که معانی شکل می‌گیرند. معانی فقط، معانی «انسان» و «زید» و «دار» نیست و همچنین معانی فقط معانی «ظرفیت» و «ابوت» و ... نیست، بلکه یک بستر بسیار لطیف و ظریفی از نفس الامر است که وقتی بخواهد در آن بستر ظهور کند، مؤلفه‌هایی به نام «ابوت»، «زید»، ظرفیت، ظهور می‌کند. اینها ظاهرهای آن بستر هستند. آن بستر به اینها اجازه می‌دهد که ظهور و بروز پیدا کنند که اگر آن بستر نبود، اینها هم ظهور و بروز پیدا نمی کردند. این یک راه‌حلی در آن جا بود.

شاگرد: شما این را به این فضا آوردید و باز کردید؟

استاد: بله، ما آن مطلب اصولی را به اینجا آورده‌ایم و می‌خواهیم پیاده کنیم، به نحوی که در محض پایه هم آن بحث‌های اصولی را در اینجا پیاده کنیم و بگوییم بدون اینکه نفس‌من شود، درجه‌ای از درک معانی فقط پایه‌محور داشته باشد، نه درک معانی نفس‌محور و اشراق‌محور. آیا این ممکن هست یا ممکن نیست؟

والحمد لله رب العالمین